

پروفیسور دكتور عدنان بولنت بال اوغلی



نژاد گرایى



پروفیسور دكتور عدنان بولنت بال اوغلى

نژادگرایی





انتشارات ریاست سازمان امور دینی ترکیه: ۱۷۶۵

کتاب های عمومی: ۴۳۵

مدیر مسئول

فاتح قورت

هماهنگ کننده

ینوس یوکسل

ویراستار

پروفیسور دکتور حوریه مارتی

رفیه آیدوغلو دیمیر

مترجم

سید لقمان سادات

بررسی چاپ

فاطمه باتکیتار

صفحه آرایی

محمد علی قیرجا

اوغور آلتونتوپ

چاپ

Salmat Basım Yay. Amb. San. ve Tic. Ltd. Şti

Tel : +90 312 341 10 24

۲. چاپ، انکارا - ۲۰۲۰

تصمیم هیئت انتشارات آثار: ۰۵،۰۲،۲۰۲۰/۳۲

۲۰۲۰.۰۶.Y.۰۰۰۳.۱۷۶۵

ISBN ۹۷۸-۶۰۵-۷۷۵۱-۸۰-۵

شماره گواهینامه: ۱۲۹۳۰

© ریاست سازمان امور دینی ترکیه

ارتباط با ما

مدیریت عمومی انتشارات دینی

ریاست بخش انتشارات در زبان و لهجه های خارجی

Dini Yayınlar Genel Müdürlüğü

Yabancı Dil ve Lehçelerde Yayınlar Daire Başkanlığı

Üniversiteler Mah. Dumlupınar Bulvanı

No:147/A 06800 Çankaya/ANKARA

Tel: +90 312 295 72 72 81

Faks: +90 312 284 72 88

e-posta: yabancidiller@diyanet.gov.tr

www.diyanet.gov.tr

”مشاجرهی لفظی بین هردو صورت گرفته بود. در یک طرف ابوذر الغفاری و در طرف دیگر بلال حبشی... دو صحابی بزرگوار سخنان سخت و سنگین را بر علیه یکدیگر خویش به کار برده بودند. اما زیادتیر از اختلاف، توهین قلب بلال حبشی را رنجانیده بود. این، چنان یک توهینی بود که جهت رنگ مادر بلال یک برده سیاه پوست حبشی را سرزنش میکرد، «پسر زن سیاه!» میگفت.

این انسان فداکار که از جملهی نخستین مسلمانها بوده و در مقابل انواع از شکنجه های مشرکین تحمل و بردباری نموده است، ولی در مقابل این توهین نتوانست تاب بیاورد واقعه را به رسول خدا بیان نمود. پیامبر ما متحیر و خشمگین شد. نژادگرایی یک بخشی از ذهنیت جاهلیت بود. در حالیکه پیامبر اسلام بدون در

نظر داشت نسب، زبان و تبعیض جنسیتی اظهار داشته اند که انسانها «همانند دندان‌های یک شانه» مساوی و باهم برابرند.

پیامبر، ابوذر الغفاری را در نزدش خواست و به او چنین هشدار داد: «ابو ذر! آیا او را بخاطر مادرش سرزنش کردی؟! پس تو کسی هستی که هنوز در تو آثار جاهلیت وجود دارد.»

ابوذر در غم و اندوه فرو رفت، در آتش پشیمانی میسوخت. برای اینکه بلال او را ببخشد بارها و بارها از او بخشش طلبید و عذرخواهی کرد. تمامی آثار تکبر، غرور و تبعیض را از زندگی خود بیرون ساخت. حتا پس از گذشت سالها، همراه با خدمتکاران خود لباسهای ساده از یک پارچه دوخته شده را میپوشید، برای کسانی که دلیلش را میپرسیدند این رویداد را بازگو

میکرد.» (البخاری، ایمان، ۲۲).

نژادگرایی

با عشق و محبت میتوانید وطن خود را، پرچم خود را و شهری را که در آن به دنیا آمده اید و بزرگ شده اید، دوست بدارید. میتوانید به تاریخ خود و به فرهنگ خود علاقه‌مند باشید. میتوانید با عشق و صداقت وابسته‌ی عرف، عادات و سنتهای خود شده باشید. میتوانید ارزشها و نمادهای ملی خود را حفظ نموده با یک قاطعیت، بدون هراس و ترس از نسل به نسل دیگر انتقال شوید. میتوانید به ملت، اصلیت، نسب و نژاد خود عشق بورزید. شما میتوانید قهرمانان تاریخی خود را دوست بدارید و از جهت دلیری و شهامتشان، آنها را به نیکی یاد کنید. شما میتوانید انسانهای خود را که هموطن، هم زبان، هم کیش، هم فرهنگ هستید، اندوه و شادی خود را با هم یکجا سپری نموده اید، دوست داشته و همکاری کنید.

وقتی با یک همشهری خود روبرو شوید احساس نیک قلبتان را فرا خواهد گرفت؛ دوست خواهید داشت تا با او در صحبت همشهریانه را باز نموده از نزدیک معرفی شوید. از کجا و از کجا بودنش را پرسیده تلاش میکنید تا در میان خود دوستان مشترک پیدا نمایید. آن چنانی که گاهی از جمله‌ی خویشاوندان دور میبیراید. اگر نیازی داشته باشد



شما میتوانید ملت خود را با یک علاقه‌مندی خاص دوست
بدارید. و لی هنگامی که عشق ملیت، نژاد، نسل، نسب خود
را به یک ایده آل مطلق و به یک ایدئولوژی کور تبدیل
نمایید در آن صورت دروازه‌ی نژادگرایی را بر روی خود
باز نموده در یک مسیر کاملاً متفاوت گام مینهید.



تلاش میکنید تا از دستش بگیرید و کمکش کنید. وقتی از هم جدا میشوید «احوال یکدیگر خود را بگیریم و ارتباط خود را قطع نکنیم» میگوییم.

البته همهی اینها کاملاً نرمال، طبیعی و حالت انسانی بوده و مظاهر فطرت است. برای اینکه ما می دانیم به عنوان یک ملت تمام ارزشهای مانند میهن، زمین، پرچم، تاریخ، فرهنگ و دین، دلیل هستی ما است. آنها اگر وجود داشته باشند ما هم وجود خواهیم داشت آنها اگر وجود نداشته باشند ما هم وجود نخواهیم داشت! ما به عنوان یک ملت مستقل و آزاد، مدیون این ارزشها هستیم. ما همچنین میدانیم حفظ تمام این ارزشهای که در دست داریم، داشتن حس تاریخ، فرهنگ، هویت و تعلق، تضمین کننده ی این است که ما میتوانیم به آینده با یک امیدواری بنگریم. این ارزشها است که یک ملت را به جای تجزیه نمودن متحد میسازد، اراده همزیستی را تقویت میبخشد، به اهداف مشترک سمت و سو میدهد و تفاوتها را به یک سرمایه تبدیل میکند.

اگر در صورتی که نژاد خود را مقدس بشمارید، آن را به آسمانها عروج دهید و نژادهای دیگر روی زمین را تحقیر کنید، آنگاه کار رنگ دیگری

نژادگرایی؛ با استفاده از تفاوت‌های
نژادی، دیگران را تحقیر کردن،
زیرپا ساختن، استثمار نمودن و
بخاطر از بین بردن آنها تلاش
بخرج دادن است.

را بخود خواهد گرفت! اگر دیگر انسانها را
تنها بخاطر اینکه رنگ تنشان زرد، گندمی و یا
سیاه است کوچک بشمارید، زیرپا کنید و برده
بسازید شیوه کار عموماً تغییر خواهد یافت. به
دلیل تفاوت داشتن ملیت، نسب و نژاد، دیگران
را از خود برانید و به آنها به چشم یک منخاصم
و حریف نگاه کند آن وقت شیوه ی کار کاملاً
متحول خواهد گشت...

شما میتوانید ملت خود را با یک علاقه‌مندی
خاص دوست بدارید. و لی هنگامی که عشق
ملیت، نژاد، نسل، نسب خود را به یک ایده آل
مطلق و به یک ایدئولوژی کور تبدیل نمایید
در آن صورت دروازه‌ی نژادگرایی را بر روی
خود باز نموده در یک مسیر کاملاً متفاوت گام
مینهد. وقتی که دودمان، نسب، عشیرت، قبیله،
اقارب، ملت، قوم و نژاد خود را برگزیده پنداشته



نژادگرایی

و هرکس دیگر را در سطح انسان درجه دوم بشمارید آنگاه است که آتش فتنه را برافروخته اید. انسانهای که از یک هوا تنفس میکنند، از یک چشمه آب میخورند، یک نان را بین هم تقسیم میکنند اما از جهت متفاوت بودن منشأ قومیشان آنها را در علیه یکدیگر خود قرار بدهید و برادر را از برادر برنجانید آن گاه است که به یاری شیطان شتافته اید.

تعریف نژادگرایی

نژاد عبارت از چیست؟ آیا مفهوم نژاد برای زندگی و روابط اجتماعی ما یک امر لازمی است؟ در نخست باید بدانیم که نژاد چنین تعریف شده است: «نژاد عبارت از زیربخشی است که موجودات زنده، ساختار یکسان را در یک جنس زنده، تشکیل داده اند.» اگر در اینجا موضوع مورد بحث «انسان» باشد وقتی نژاد ذکر شد، منظور از آن نژاد، ردهبندی است که نظر به منشأ قومی صورت گرفته است. مثلاً هنگامی که نژاد ترک، نژاد عرب، نژاد جرمن، نژاد اسلاو بگوییم منظور ما از آن نژادها، زیربخشهای یک ردهبندی است که بر اساس منشأ قومی تشکیل یافته اند.

نژادگرایی یک
ذهنیت متعفن
و بوگرفته از
جاهلیت است.
پیامبرمان چنین
میفرمایند: «آن
کسی که به سوی
نژادگرایی فرا
میخواند از ما
نیست.»

(ابود داود، ادب، ۱۱۱-۱۱۲)

نژادگرایی

پس نژادگرایی چیست؟ بیدرنگ جواب میدهیم. نژادگرایی؛ اسم مقدم شمردن و بیش از حد اهمیت دادن به نژاد، نسب و تبار مشخص بوده و در مقابل نژادهای دیگر روی زمین، آن را دلیلی برای برتری و مزیت دانستن است. نژادگرایی؛ با استفاده از تفاوت‌های نژادی، دیگران را تحقیر کردن، زیرپا ساختن، استثمار نمودن و بخاطر از بین بردن آنها تلاش بخرج دادن است. به عبارت دیگر نژادگرایی؛ اسم یک سیستمی است که تمامی خصوصیات انسان را کنار گذاشته تنها بر اساس نژاد به انسان معنا میدهد و یا هم کلاً آن را عاری از معنا میسازد.

نژادگرایی یک ویروس است، همان طوری که پیامبر ما فرموده اند، نژادگرایی از جهالت نیرو میگیرد. از اندیشه‌های غرور، پشداوری، بغض، دشمنی و کلیشه‌ی تقویه میشود. شخصی که به این بیماری مبتلا است ادراک، استعدادها، تجربه‌ها فضایل خلاصه تمام اوصاف نیک را که به آن شخص، هستی بخشیده است، کنار گذاشته در یک حالتی قرار میگیرد که نمیتواند بجز از نژاد خود، چیز دیگری را ببیند. در زندگی با انسانهای که روبرو میگردد خصوصیات دیگرشان



را اهمیت نداده تنها نژاد آنها را مورد توجه و ارزیابی قرار میدهد. برای یک نژادگرا، یگانه معنا و هدف زندگی نژادگرایی است؛ تنها کسی را «انسان» می‌شمارد که از رنگ، ملت و منسوب به قبیله‌ی خودش بوده باشد، کسانی را که به عنوان «دیگران» قبول مینماید از خود میراند.

این یک واقعیت است که، یک انسان بنابر عشق و علاقه‌ی که نسبت به تاریخ، فرهنگ و هم‌نژاد خود دارد میتواند خود را به عنوان یک ملیت‌گرای

نژادگرایی

تاریخ و فرهنگ ببیند. همچنانکه بارها با افرادی برخورد کرده ایم که میگویند: «من متعصب نیستم ولی انسان و ملت خود را که از خون و تن من هستند بسیار دوست دارم؛ و عاشق تاریخ و فرهنگ خود میباشم.» خطابه‌های «تاریخ با شکوه ما»، «ملت عزیز ما»، «فرهنگ بینظیر ما» را شنیده ایم. چندین بار با افرادی روبرو شده‌ایم که خود را بر اساس هویت ملیت‌گرای محافظه‌کار معرفی میکنند. اما نژادگرایی یک حالت دیگر، یک احساس دیگر، یک ایدئولوژی دیگر است.

در مورد موضوعی بحث میکنیم که به یک تیغ دو لبه میماند...

در آن حال، نخست باید میان ملیت‌گرایی و نژادگرایی/تعصب یک خط فاصل تیره و بزرگ بکشیم. ملیت‌گرایی اگر دوست داشتن وطن، سرزمین، پرچم، فرهنگ، تاریخ بوده باشد، اگر تا ابد آرزوی نگهداشتن ارزشهای ملی و معنوی بوده باشد در این، هیچگونه ایرادی وجود ندارد. اما فراتر از آن، یک شخصیت متعصب، افراطی، مخرب، نفیکنده، ستمگر را به خود بگیرد آنگاه ما به عنوان صاحبان عقل سلیم به آن اعتراض خواهیم نمود. چونکه این دیدگاه بیمار، نژادگرایی

مادران فرزندان خود
را همیشه آزاد به دنیا
میآورند. با وجود این
در این دنیا میلیونها
انسانی زندگی میکنند
که تنها به دلیل از
خاندان «اشرافی»
نبودنشان برده ساخته
شده و در زیر دستان
غرور، خشم و حرص
نژادگرایی در آزار و
اذیت قرار دارند.

نژادگرایی

بوده که با ارزشهای انسانی و اسلامی وفقناپذیر است. همچنانکه حضرت پیامبر نیز ما را متوجه این تفاوت ساخته است. هنگامی که از آن حضرت پرسیده شد: «ای فرستاده‌ی خدا! دوست داشتن قوم خود، نژادگرایی محسوب میشود» در جواب فرمودند: «نخیر. برعکس آن، نژادگرایی این است که یک شخص به بی‌عدالتیهای قوم خود کمک نماید. (ابن ماجه، فتن، ۷).

آیا در اسلام نژادگرایی وجود دارد؟

بر مبنای نژاد ارزش انسانها را تعیین نمودن، در دین ما جایی ندارد. نمیتواند چنین یک دیدگاه که به وجدان و فطرت آسیب میرساند، حیثیت و شرف انسان را پایمال میکند، در نزد خدا و پیامبرش کوچکترین اعتباری را داشته باشد. زیرا از منظر اسلام از نگاه شرافت انسانی بدون در نظر داشت نژاد، جنس و یا قشر جامعه، همه یکسانند. خداوند (ج) بنی آدم را به عنوان «با ارزشترین مخلوق روی زمین» خلق نموده و به وی به گونه‌ی فطری شرافت، حیثیت، قدر و منزلت اعطا نموده است. هیچ فردی نمیتواند فرد دیگری را از جهت نژادش خوار بشمارد. چگونه میتواند خوار بشمارد؟ در حالیکه حین آمدن به





دنیا حق انتخاب نژاد و یا رنگ را نداریم، بنابراین سرزنش و یا توهین نمودن یک انسان آیا در مقابل خالق بزرگ بی احترامی نیست؟

اسلام مفهوم نژاد را به عنوان یک واقعیت قبول میکند و قرآن، از اینکه ما در نژادهای از هم متفاوت خلق شده ایم آن را «نمادی از قدرت خداوند است» میگوید. اما خاطرنشان میسازد که در پیشگاه پروردگار ما آنچه که حایز اهمیت است، نژاد نبوده صمیمیت و شعور مسئولیتپذیری ما است که نسبت به دین داریم.

در اینجا به قرآن کریم گوش فرادهیم:

«ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم. ما شما را به تیره-تیره و قبیله-قبیله نمودهایم تا اینکه شما یکدیگر خود را بشناسید. گرامیترین شما در نزد خداوند باتقواترین شما است. خداوند دانا و آگاه است.» (حجرات، ۱۳/۴۹).

آخرین سخنرانی پیامبر خود را که در حجه‌الوداع ایراد فرمود به یاد آوریم:

«ای مردم! این را به خوبی بدانید که پروردگار شما یکیست، جد شما هم یکیست. بجز از تقوا و پرهیزگاری عرب را بر عجم و عجم را بر عرب،

نژادگرایی

سفید را بر سیاه و سیاه را بر سفید هیچگونه برتری نیست.» (ابن حنبل، ۴/۴۱۱).

اینجا مفهوم «تقوا» اساس است. آنچه که به انسان برتری و ارزش میبخشد، نژاد، نسب، دارایی، مقام و یا رنگ آن نیست، بلکه حس مسئولیت پذیری آن در پیشگاه خداوند است. ایمان و طرز زندگی او است. بیانات پیامبر یگانه‌ی ما است که «شخصی را که عملش او را به عقب زده است نسب او نمیتواند او را جلو بزند.» (ترمذی، قرائت، ۱۰). در نتیجه هر کسی که اگر به خداوند ایمان بیاورد زندگی خود را متناسب با حدودهای که او تعیین نموده است تنظیم نموده کارهای نیک را انجام بدهد حقا که آن شخص والا و برتر خواهد بود. جهالت مجموعه‌ی از بیماری‌های اجتماعی است. پیامبر ما قرن‌ها قبل متوجه این بیماری که روح صلح و برادری را از میان انسانها زایل میسازد، ساخته است. آن انسان زیبا با قاطعیت لغو عاداتهای کهنه و بازمانده از جاهلیت را بیان فرموده و نقطه‌ی آخر را چنین گذاشته است: «ای مردم آگاه باشید تمام کارهای که مربوط به دوره‌ی جاهلیت است زیرپاهایم می‌باشد!» (مسلم، حج، ۱۴۷).



هنگامی که در حد امکان در تاریخ به گذشته ها برگردیم در جغرافیای که نژادگرایی حکمفرمایی میکرد خواهیم دید که در آنجا هیچگاه نزاع، ظلم، قتل عام و استعمار کاهش نیافته است. در کجای که تخمهای نژادگرایی کاشته شده باشد از آنجا پیچکهای زهری جوانه زده است. مبارزه نمودن در مقابل این پیچکها که در گردن جامعه پیچده و گلوی آرامشش را میفشارد بدون شک یک وظیفه دینی و انسانی است.

نخستین نژادگرا: شیطان!

وقتی نخستین انسان پا به عرصه ی وجود گذاشت، شیطانی که مغلوب غرور خود شده بود «من گرامیتر و برتر از آنم» میگوید. وقتی با گفتن «چرا» دلیلاش پرسیده میشود، توجیه آن بسیار مضحک و هم گستاخانه است: «برای اینکه مرا از آتش و او را از گل آفریده‌ای.» (ص، ۷۶/۳۸؛ عرفات، ۱۲/۷). این الفاظ متمرّد آشکار، گویا پیامآور مبارزه‌ی نژادگرایی و قوم‌گرایی است که تا ابد در میان انسانها ادامه مییابد.

آفریده شدن از آتش برای شیطان یک برتری، امتیاز و وسیله ی تفاخر است. و گل را که شیطان تحقیر کرد از نظرش بی ارزش بوده و به کثیف شدن و ملوث گردیدن مساعد است. خیلی خوب، پس آتش چگونه است؟ آیا آتش برای شیطان آن چنان است؟ آتش برخلاف گل کثافات را پاک و تمیز میسازد، زنگ را از بین میبرد، در حالیکه گل، سیاه است، چنانچه که از نامش پیداست: گل سیاه! سیاهی در ذات او واقع است از آن بیرون نمیشود این لکهی سیاه از بین نمیرود. واهمه، شیطان را به سرکشی، سرکشی، او را به یک راه غیرقابل بازگشت، به نابودی، به هلاکت کشاند.

چقدر تعجب‌آور است که این سفسطهی شیطان فراموشنشده‌نی است؛ در طول تاریخ همیشه کسانی وجود داشته‌اند که آتش را میپرستند و سیاه را خوار می‌شمارند.

در حالیکه رابطه‌ی آب با هوا چگونه باشد رابطه‌ی آتش با خاک هم آنگونه است. و یا هم رابطه‌ی آتش با هوا چگونه باشد رابطه‌ی آب با خاک هم همانگونه است. این یک رابطه است که اگر یکی از آن موجود نباشد دیگرش هم نمیتواند وجود داشته باشد... در نبود هوا آیا میتواند آتش در بگیرد؟ در نبود آب آیا خاک میتواند سبز شود. همگی در ذات خود یکپارچه‌اند، همان اثر خالق یکتااند. مکمل یکدیگر، یک پارچه‌اند، که وقتی یکی از آنها وجود نداشته باشد دیگرش به مثابه‌ی هیچ است. به مثل فرد برای همه و همه برای فرد...

این سرکشی شاید نخستین رخدادی بوده باشد که تخمهای نژادگرایی را در تاریخ کاشت. این یکی شیطان راه سرکشی، نفاق و فساد را باز نمود، سوگند یاد کرد. مصمم است تا وقتی که در روی زمین قرار دارد به انسان طغیان، گناه و بدی را جاذب نشان داده او را از راهش باز داشته و گمراهش

در حالیکه «تفاوت‌های ما» هر یک
منابع تقوی‌ی محبت و همبستگی
ما بوده باشد در عوض، بهانه‌ی
برای انزجار و خشونت محسوب
میشود. این به نام بشریت چقدر
نکبت بزرگیست.

میکند. همچنان کسانی که ردپای او را تعقیب
میکند این تخمه‌ای نفاق را در گوشه و کنار و در
هر جایی می‌پاشند، در دنیای ما جهت همین دعوای
نژادگرایی جنگها، ظلمها، استعمارگریها کاهش
نمی‌یابد... کسانی که از گذرگاه شیطان راه می‌روند
و تکبر او را به خود پرچم مینمایند، انسانیت را
در حسرت صلح و برادری قرار میدهند و قتل‌های
دسته‌جمعی، نسلکشی، دردها و اشکها هیچگاه
آرام نخواهد گرفت...

استکبار و برتری‌جویی شیطان گویا ارثی و ساری
است. کسانی گرفتار این بیماری ساری میشوند که
آفرینش خود را «از یک مایع عادی و بی ارزش»
فراموش میکنند «سجده، ۸/۳۲». با پوشیدن برتری
تقلبی و زره مزیت، میخواهند عالم را تارومار
بسازند. چه بسا اشخاص بیچاره و معصوم را تنها
بخاطر اینکه هم‌نژاد و هم‌تبارشان نیستند به قتل
میرسانند. چه بسا انسان‌های ناتوان و ضعیف را



نژادگرایی

به اسارت خود درآورده برای خود برده مینمایند. چه بسا شهرهای را علیه یکدیگرش شورانده و مردمش را دشمن میسازند.

«وقتی برای آنها گفته شود بیاید در روی زمین آشوب برپا نکنید و به ناآرامی دامن نزنید، تخمه ای نفاق را نکارید، در جواب میگویند: «[چه بیمورد] ما همه کسانی هستیم که همیشه در پی ایجاد اتحاد و نظم هستیم.» (بقره، ۱۱/۲). قلبهای کسانی که به نسبت اعمال ظالمانهشان سیاه گردیده است، با افتخار نمودن به سفیدی زودگذر جلدشان، روی زمین را تکه و پارچه میکنند. «تو از فلان قبیله هستی، تو از فلان مذهب هستی...» بعدش معلوم است... ممتاز، زبده، برتر(!) انسان «سفیدپوست» به مثل اینکه شروع به فعالیتهای اصلاح انسانیت نموده باشد به دلخواه خود قوانین وضع میکند. بعدش باز هم معلوم است... گروه های تروریستی، دسته های جنایتکار خائن، فعالیتهای خشونتبار در لباس دین، جنگهای نیابتی...

تاریخ ننگین نژادگرایی

میدانیم تاریخ نژادگرایی به گذشته های بسیار دور برمیگردد. وقتی زمانِ قصد کشتن یک جان توسط انسان، کشتن هابیل توسط قابیل با تاریخ بشر همزمان بوده باشد آنگاه به همان اندازه، پیشینه ی تاریخی داشتن بردگی هم حیرتانگیز نخواهد بود. اشتباه نخواهد بود وقتی بگوییم در هر جایی که نظام بردگی وجود داشته باشد در آنجا به شکلی از اشکال نژادگرایی هم وجود دارد. به عبارت دیگر در هر جایی که نظام استعماری و استثماراری وجود داشته باشد در آنجا بردگی نیز وجود داشته؛ در هر جایی که بردهگی وجود داشته نژادگرایی هم بوده... بنابراین وقتی انسان حالتی را بخود بگیرد که به واسطه ی نژاد خود، ظلم را نیرو ببخشد آن وقت است که درهای بردگی نیز باز میگردد.

مثلا در قرون قبل از میلاد آیا همین فرعونیان نبودند که بنیاسراییل را تنها بخاطر از قوم متفاوت بودنشان برده ساخته بودند؟ همین گونه، آیا قوم بنی اسراییل نبود که اندیشه ی «ملت برگزیده» را به وجود آورد، برای خود مقام «مستثنا» را جایگزین نموده و تمام انسانهای دیگر را خوار دانست؟ در روم قدیم آیا شاهان نبودند که تنها


انسانهای که از یک
هوا تنفس میکنند،
از یک چشمه آب
میخورند، یک نان
را بین هم تقسیم
میکنند اما از جهت
متفاوت بودن منشأ
قومیشان آنها را در
علیه یکدیگر خود
قرار بدهید و برادر
را از برادر برنجانید
آن گاه است که
به یاری شیطان
شتافتهاید...

بخاطر سرگرمی، بردهها
و انسانهای فقیری را که
از نژاد متفاوت بودند به
جنگ هم میانداختند،
در نزد شیرها رهایشان
میکردند و میکشتمند؟

مادران فرزندان خود
را همیشه آزاد به دنیا
میآوردند. با این حال
درین دنیا میلیونها
انسانی زندگی میکنند
که از جانب دولتمردان

«نژادگرا» همیشه مورد آزار و اذیت قرار میگیرند،
برای اینکه از خاندان «اشرافی» نیستند برده ساخته
میشوند، بخاطر سفیدپوست نبودنشان زندانی
میگردند. مسئول بلامنازعهی هرگونه مشکلات
غرور، خشم، جاهطلبی، طمع است که در زیر
چنگال آن میلیونها جان ...

تنها گناهی که این انسانها دارند نژادهایشان است.
با اینکه خداوند متعال چنین میفرماید: «و از دلایل
(هستی و قدرت او) آفرینش آسمانها و زمین و
تفاوت زبان و رنگهای شماست. بیگمان در این،



در مقابل کسانی که با دعوای
نژادگرایی ملت مان را در علیه
یکدیگرشان قرار داده می‌خواهند
تا مردم را به تکه‌ها و پارچه‌ها
تقسیم نموده مضمحل نمایند،
هرگز نباید غافل نشست...



افزایش
حملات
نژادگرایانهی
آنها که
مسلمانها را
مورد هدف
قرار میدهد نه
تنها برای اروپا،
بلکه برای
تمام بشریت
خطرناک و
مخرب است.

نژادگرایی

برای کسانی که آگاه و داناوند نشانه های عبرت‌انگیز وجود دارد.» (روم، ۲۲/۳۰). کسانی که نمیتوانند این نمایانیدنهای آشکار خداوند را ببینند «رحمت» را به «زحمت» تبدیل میکنند. در حالیکه «تفاوت‌های ما» هر یک منابع تقویهی محبت و همبستگی ما بوده باشد در عوض، بهانه‌ی برای انزجار و خشونت محسوب میشود. این به نام بشریت چقدر نکبت بزرگیست.

با گذشت تاریخ اجرا و تطبیق سیاست‌های نژادگرایانه بر ملت‌های مختلف نیز ادامه داشته است. بنابر دیدگاه ذهنیت نژادگرا منظور از «تفاوت‌های نژادی» تنها متفاوت بودن رنگ چهره نیست. نژادها از نگاه شخصیت و ذکا نیز از یکدیگرشان متفاوت اند. بر مبنای این نظریه کسی که سفید پوست است در عین حال زرنگ و صاحب استعداد هم است. کسیکه سفیدپوست نیست زیرک و هشیار هم نیست و شامل طبقه دوم میشود. در آن حال نژادِ زرنگ، با باورها، عملکردها، فرهنگ و زبان خود حق دارد تا بر نژادهای دیگر حکمفرمایی نماید.

راهاندازی فعالیتهای بردگی و زدودن نژادی در روی زمین از جانب چنین یک گرایش غیر

منصفانه، نباید ما را شگفتزده بسازد. بسیاری از رهبران و گروه های نژادگرا که خود را در مقام شامخ میپندارند در قبال تریبه و مدنی نمودن دیگر نژادها احساس مسئولیت (!) مینمایند، آتش میزنند، ویرانی به بار میآورند، میشکنند و با خاک یکسان مینمایند. همه ی ما معلوماتی را در مورد تقدیر افریقاییها و یا قصه های تراژیک سرخپوستان در خاطر خود داریم.

در امریکا از شروع سالهای ۱۸۵۰ دیوار مصنوعی که در بین سیاه پوستان و سفیدپوستان کشیده شد تاثیر آن حتا امروز از بین نرفته است. قوانین که در تمام مکانهای جمعی که تا میتواند در ذهنتان برسد همچون هتل، تیاترو، سینما، کتابخانه، کلیسا، مدرسه، رستوران و حتا در آسانسور و در وسایل نقلیه عمومی، تبعیض را پیشبینی نموده است و این قوانین تقریبا یک قرن به اجرا گذاشته شده بود. نظر به این قوانین دانشاموزان به مدارس جداگانه میرفتند. سیاهپوستان نمیتوانستند سوار واگنهای شوند که سفیدپوستان در آن سوار میشدند، از شیرآبی که آنها مینوشیدند نمیتوانستند از آن آب بنوشند، با سفیدپوستان نمیتوانستند دوستی و یا عروسی کنند. در رستورانها در اتاقهای جداگانه

نژادگرایی

غذا میخوردند. لباسهای خود را نمیتوانستند در ماشینهای لباسشویی سفیدپوستان بشویند. حتا وقتی سیاهپوستان و سفیدپوستان پول خود را در یک ماشین کولا میپرداختند کولاهای خود را از مخزنهای جداگانه میگرفتند. کسانی که قوانین بیشمار را زیرپا میکردند یا زندانی میگردیدند، یا اعدام میشدند و یا هم سوختانده میشدند.

در قرن ۲۰ میلادی فعالیتهای نژادگرایی در اروپا نیز متفاوت نیست. بخاطر ایجاد نژادهای پاک، صاف، تمیز و فاسدنشده کتابها تالیف گردید، آزمایشگاه ها و انستیتوها تاسیس شد، آزمایشها انجام یافت، انسانها طبقه بندی گردیدند، دورگه ها از بین برده شدند... احزاب نژادگرا نیرومند شدند، الفاظ تندتر شد، عملکردها به خشونت تبدیل گردید.

یک جامعه ی که اگر در آن رگ نژادگرایی دوباره عود نماید نمیتواند به کامیابی برسد؛ جایی برای تجاوز میجوید... توهین، تحقیر، تمسخر میکند، ممنوعات وضع میکند. اگر باز هم خشم خود را فروکش نکند تجاوز میکند، حمله مینماید، بدون محاکمه از بین میبرد. نژادگرایی چنان یک حرصی است که سیر نمیشود و کار را تا به قتل عامها و



به نسل کشیها میکشانند... تاریخ در جنگ جهانی دوم، قتل میلیونها یهودی در کمپهای جمعآوری توسط هیتلر را از یاد نبرده است. و ما فراموش نکردیم اینکه در میان سالهای ۹۵-۱۹۹۲ توسط صربهای نژادگرا نزدیک به ۲۰ هزار بوسنیایی مشمول یک نسل کشی سیستماتیک شده بودند... بدین مناسبت، این سخن علی عزت‌گوویچ ملقب به «شاه خردمند» نخستین رئیس جمهور بوسنا هیرسک را به یاد بیاوریم و یک لحظه هم که باشد تسلی خاطر بیابیم: «زندگی یک بازی است که تنها برندهی آن کسانیاند که اعمال صالح انجام میدهند

نژادگرایی

بجز از آنها دیگر برنده‌ی ندارد.» این سخنان ارزشمند آیا در مورد نژادگرایی که موضوع مورد بحث ما است چیزهای را به ما نمی‌آموزد؟

بله، اگر خشم نژادگرا بالا آمد هیچ مانع و ایستگاهی را نمی‌شناسد؛ خانه‌ها، محلات کار و عبادتگاه‌ها را تخریب می‌کند. بی‌هیچ ترحمی کهنسال، زن و اطفال را به قتل می‌رساند. به یاد داشته باشیم اینکه در سال ۱۹۸۲ در شهر ولفنبوتل آلمان احمق‌های نژادگرا خانه‌ی یک تُرک را آتش زدند و در نتیجه‌ی آتش سوزی یک مادر با سه فرزندش به شکل غمانگیزی جان دادند. این نخستین حمله بود، دنباله‌اش هیچگاه متوقف نشد...

لزومی برای ازدیاد مثالها وجود ندارد. همین قدرش را باید بگوییم که امروز نیز در اروپا هنوز در زیر نام اسلام هراسی پارانویا (بدگمانی؛ با غرور شکگرایی بی‌حد) حمله‌های نژادگرایانه با سرعت تمام ادامه دارد. افزون بر اینکه چه بسا جانهای خود را بخاطر اروپا داده‌اند هرچند با قیمت زیرپا گذاشتن «فرهنگ ارزشهای کثرتگرایی» هم بوده باشد...



نژادگرایی امروز نیز وجود دارد

امروز تقریباً در تمامی کشورهای اروپا تداوم گامهای پیشرفت احزاب چپگرایی افراطی نژادگرا یک حقیقت انکارناپذیر است. عنصر عمده‌ای که این پیشرفت صعودی را تحریک میکند افزایش نفوس خارجیها به ویژه افزایش نفوس پناهندهای مسلمان میباشد. نفوس مردمان اروپا به طور افزایشی روبه پیری و اقتصادهایشان روبه کاهش بوده غصب شدن امکانات شغلیشان توسط نفوس پناهندهگانی که از بیرون میآیند به آنها هراس میآفریند.

احزاب نژادگرا، سیاستهایشان را بر مبنای دشمنی با خارجیان تنظیم نموده اند. تحت نام «اسلام فوبی» یک «اسلام هراسی» تقلبی را ایجاد نموده و بخاطر زنده نگه داشتن آن همه بسیج شده اند.



بدبختانه امروز در غرب، اسلام هراسی تبدیل به یک منبع عایداتی برای یک تعداد از استادان، آکادمیسینها رسانه ها و محیط شغلی گردیده است... این گروه ها ساحهی آزادی خارجیانی را که در کشورشان به سر میبرند محدود ساخته و در نهایت با یک شکل سیستموار در حال تطبیق نقش خروج آنها از اروپااند. در اینجا با تذکر چندی از اقدامات مثل ممنوع قراردادن سمبولهای اسلامی، بازداشتن دختران با حجاب از رفتن به مدرسه و ایجاد ممنوعیت منارهها، اکتفا میکنیم...

کسانی که نژادگرایی را به یک نمایش بیگناهی تبدیل نموده و خود را مدنی و برتر اعلان میدارند به ویژه در مقابل مردمان کشورهای جهان سومی بی نهایت وحشیانه عمل میکنند. افزایش حملات نژادگرایی آنها که مسلمانها را مورد هدف قرار

میدهد نه تنها برای اروپا، بلکه برای تمام بشریت خطرناک و مخرب است. در حالیکه از تاریخ درس عبرت باید گرفت و از تکرر درد و رنجها جلوگیری به عمل آورد، متأسفانه هنوز هم شمار اشخاص مضرری که چشمانشان از نژادگرایی تار میشود در حال افزایش است.

نژادگرا: شخصیت نارس‌یست (خودشیفته)

یک نژادگرا با نجوا میگوید: «من یک شخص نژادگرا هستم؛ نمیتوانم این اندیشه را به نوعی از ذهن خود دور سازم. شعورم تغییر میخورد نمیتوانم کنترلش کنم. میدانم که این اشتباه است ولی در دست خودم نیست.» این، اعتراف یک نژادگرا است. اعترافی که واقعی و به همان اندازه صمیمی هم هست. در این اعتراف یک تایید نیز نهفته است که نیاز به تداوی داشتنش را پنهان نمیکند. واضح است که ویروسی در تحت‌الشعور نژادگرایی وجود دارد. ویروسی که مغز را میخورد و حس «خودبینی» نفس را مرتباً تحریک میکند...

نژادگرایی همراه با استقرار یافتنش در عقل، در خود شخص حس خودشیفتگی غلبه میکند. خودخواهی و غرور به آخرین نقطهی خود خواهد رسید. افکار «من یک شخص مهم هستم، برتر

نژادگرایی

و زرنکتر از من کسی وجود ندارد!» به پارانویا تبدیل خواهد شد. این شخصیت نارسیستی است. شیفته‌ی خود میشود، به شکل مداوم در تلاش به ناز پروریدن نفس خود است، بالاخره گمراه و سرکش میگردد.

نژادگرا، یک کور رنگی است که رنگها را تنها عبارت از سیاه و سفید میبیند...

نژادگرا همیشه دنبال یک مقصر است وقتی پیدا نمود میگوید که «این گناهکار تمام چیز است»... نژادگرا یک مخاطبی را در مقابل خود میگذارد تا او را دور براند، با تعصب برخورد نماید، به حاشیه کشیده بیرون بیاندازد و درنهایت اگر امکانش وجود داشت او را برای خود غلام و برده نموده در تحت مستعمرهی خود درمیآورد...

نژادگرا در بی مهری و دور از محبت و مدارا بزرگ شده است. او ظالم، بی انصاف و خودبین است. خود را نیرومند میپندارد اما در واقعیت ضعیف و ناتوان میباشد.

هیچ کسی نژادگرا زاده نمیشود. هیچ مادری فرزندش را نژادگرا به دنیا نمیآورد، بعدا نژادگرا

ساخته میشود! نژادگرایی آموخته میشود و آموزش داده میشود. نژادگرایی تولید و تزریق میگردد.

پس در آن حال امکان این وجود دارد که علیه نژادگرایی مبارزه کنیم. در دست ما است که با اهمیت دادن به آموزش و پرورش، نسلی را به بار بیاوریم که عاری از هرگونه شخصیت‌های بیمار و یا ذهنیتهای مشکل‌ساز بوده باشد!

خوشا به حال آنان که، در تاریخ خود صفحه‌های ننگینی که بوی نژادگرایی دهد وجود ندارند!

خوشا به حال آنان که، به عنوان ملت، به عنوان جامعه از خشونت، از تنفر، از خشم و از خون هیچگاه استفاده نکرده اند!

خوشا به حال آنان که، با تاریخ خود، با هویت خود، با دین خود، با ارزشهای خود همیشه افتخار نموده؛ اما هیچگاهی این را به عداوت و خشم تبدیل نموده وسیلهی برای پامال ساختن و از بین بردن دیگران ننموده اند!

خوشا به حال آنان که، مخلوق را همیشه دوست داشته به سبب خالقش!

خوشا به حال آنان که، هیچگاه چشمان شان به پرده‌ی عداوت و تنفر کور نشده است. با گفتن

نژادگرایی

«باز آ، هر آنچه هستی باز آ» آغوش خود را به هر انسانی باز نموده اند...

خوشا به حال آنان که! به مثل گفته حضرت مولانا تمامی مخلوقات در مقابل قدرت الهی به مانند پارچه قماش در جلو سوزن ناتوانند، خوشا به حال آنان که این عاجزی و ناتوانی خود را هرگز از یاد نبرده اند...

خوشا به حال آنان که، دیروز برای یهودیانی که از اسپانیا گریختند و امروز برای قربانیان جنگ که از سوریه و عراق گریختند آغوش خود را باز نموده اند! برای آنان که نژاد، دین، رنگ، و زبانِ قربانیان هیچ اهمیتی ندارد. برای آنان صورت، در هیچ زمانی مهم نشد...

آنان میدانند که، هرکس ملت و ملیت خود را دوست میدارد، این دوست داشتن فطری است. اما نژاد، هرگز نباید مانع اخوت دینی گردد.

آنان واقف این امرند که انسان نمیتواند ملیت خود را انتخاب نماید، نمیتواند رد کند. اما نه تنها نمیتوانیم ملیت دیگران رد کنیم حتی نمیتوانیم آنان را آزرده خاطر بسازیم.

باور بر این است، کسانی که درگیر جلد، لاک، و تن اند پیروز نمیشوند! کسانی به پیروزی میرسند که ذات، جوهر، روح و زیبایی را ببینند...

نباید به کسانی که میخواهند در خاکِ وطن مان در میان مردم تخمهای نژادگرایی را بکارند هیچگاه فرصت داد. در مقابل کسانی که با دعوای نژادگرایی ملت مان را در علیه یکدیگرشان قرار داده میخواهند تا مردم را به تکه ها و پارچه ها تقسیم نموده مضمحل نمایند، هرگز نباید غافل نشست...

در پایان سخن، شاعر استقلال ترکیه، محمد عاکف ارسوی در شعر خود برای ما چنین میگوید:

«آیا در جبهه هی سینه ما، ایمان یکی نیست؛

سعادت یکی، درد یکی، هدف یکی، وجدان یکی؛
آیا چرکس، لاز و تورک نیستند که به سوی جنگ میدوند

امروز اتحاد ایشان با عرب و با کورد تا ابد باقی خواهد ماند

آیا قلبِ نترس، که در سینه میتپد یکی نیست!

اگر این جهان ویران هم بگردد اما مطمئن باش که این جبهه از جا تکان نخواهد خورد!»